**( يد ) براهين روحانيّه**

در اين عالم جسمانی زمانرا ادوار است و مکانرا اطوار فصولرا گردش است و نفوسرا ترقّی و تدنّی و پرورش . گاهی فصل ربيع است و گهی موسم خريف دمی اوان تابستانست و اوقاتی فصل زمستان . موسم بهار ابر گهر بار دارد و نفحه مشکبار نسيم جان بخش دارد و هوائی در نهايت اعتدال باران ببارد خورشيد بتابد ارياح لواقح بوزد عالم تجديد شود و نفحه حيات در نبات و حيوان و انسان پديد آيد کائنات ارضيّه از برزخی ببرزخ ديگر انتقال نمايد جميع اشيا خلعت تازه پوشد و خاک سياه پر گياه گردد و کوه و صحرا حلّه خضرا يابد درختان برگ و شکوفه نمايد و گلستان گل و رياحين بروياند جهان جهان ديگر گردد و کيهان حيات جان پرور يابد عالم ارضی جسم بيجان بود روح تازه يابد و لطافت و صباحت و ملاحت بی اندازه حاصل نمايد پس بهار سبب حيات جديد شود و روح بديع دهد . بعد موسم تابستان آيد و حرارت افزايد و نشو و نما نهايت قوّت بنمايد قوّه حيات در عالم نبات بدرجه کمال رسد و زمان حصاد شود دانه خرمن گردد و قوت بهر دی و بهمن مهيّا شود . بعد فصل خزان بی امان آيد و نسيم ناگوار بوزد باد عقيم مرور کند و فصل سقيم حصول يابد جميع اشيا پژمرده شود و هوای لطيف افسرده گردد نسيم بهار بباد خريف مبدّل شود اشجار سبز و خرّم افسرده و عريان گردد و گل و رياحين حالت غمگين يابد گلشن نازنين گلخن ظلمانی شود . بعد فصل زمستان آيد و سرما و طوفان گردد برف است و بوران تگرگست و باران رعد است و برق جمودتست و خمودت جميع کائنات نباتيّه بحالت موت افتد و موجودات حيوانيّه پژمرده و افسرده گردد . چون باين درجه رسد باز نو بهار جان پرور آيد و دور جديد شود و موسم ربيع با کمال حشمت و عظمت با جنود طراوت و لطافت در کوه و دشت خيمه بر افرازد دوباره هيکل موجودات تجديد شود و خلقت کائنات تازه گردد اجسام نشو و نما يابد دشت و صحرا سبز و خرم گردد درختها شکوفه نمايد و آن بهار پارسالی باز در نهايت عظمت و جلال رجوع کند و وجود کائنات بر اين دور و تسلسل بايد و شايد و پايد ، اين دور و گردش عالم جسمانيست . بهمين قسم ادوار روحانی انبيا يعنی يوم ظهور مظاهر مقدّسه بهار روحانيست تجلّيات رحمانيست فيض آسمانيست نسيم حياتست اشراق شمس حقيقت است ارواح زنده شود قلوب تر و تازه گردد نفوس طيّبه شود وجود بحرکت آيد حقايق انسانيّه بشارت يابد و در مراتب و کمالات نشو و نما جويد ترقّيات کلّيّه حاصل شود حشر و نشور گردد زيرا ايّام قيام است و زمان جوش و خروش دم فرح و سرور است و وقت انجذاب موفور . بعد آن بهار جان پرور منتهی بتابستان پر ثمر شود اعلاء کلمة اللّه گردد و ترويج شريعة اللّه جميع اشيا بدرجه کمال رسد مائده آسمانی منبسط گردد نفحات قدس شرق و غرب معطّر نمايد تعاليم الهی جهانگير شود نفوس تربيت شود نتائج مشکوره حاصل گردد و ترقّيات کلّيّه در عالم انسانی جلوه نمايد و فيوضات رحمانی احاطه کند و شمس حقيقت از افق ملکوت بنهايت قوّت و حرارت اشراق نمايد . و چون بدائره نصف النّهار رسد رو بغروب و زوال نهد و آن بهار روحانيرا از پی زمان خزان آيد نشو و نما بايستد نسيم مبدّل بريح عقيم گردد و موسم سقيم طراوت و لطافت باغ و صحرا و گلزار را زائل کند يعنی انجذابات وجدانيّه نماند اخلاق رحمانيّه مبدّل گردد نورانيّت قلوب مکدّر شود و روحانيّت نفوس متغيّر گردد فضائل مبدّل برذائل شود و تقديس و تنزيه نماند از شريعة اللّه اسمی ماند و از تعاليم الهيّه رسمی پايد اساس دين اللّه محو و نابود شود عادات و رسومی موجود گردد تفريق حاصل شود و استقامت بتزلزل تبديل شود جانها مرده گردد و قلوب پژمرده شود و نفوس افسرده گردد . ايّام زمستان آيد يعنی برودت جهل و نادانی احاطه کند و ظلمت ضلالت نفسانی مستولی شود پس از آن جمودتست و نافرمانی سفاهت است و کاهلی سفالت است و شؤون حيوانی برودتست و خمودت جمادی مثل فصل زمستان که کره ارض از تأثير حرارت شمس محروم ماند و مخمود و مغموم شود . وقتی که عالم عقول و افکار باين درجه رسد موت ابدی است و فنای سرمدی و چون موسم زمستان حکمش جاری گشت دوباره بهار روحانی آيد و دور جديد جلوه نمايد نسيم روحانی وزد صبح نورانی دمد ابر رحمانی ببارد پرتو شمس حقيقت بتابد عالم امکان حيات جديد يابد و خلعت بديع پوشد جميع آثار و مواهب ربيع گذشته در اين بهار جديد دوباره و شايد اعظم از آن جلوه نمايد . ادوار روحانيّه شمس حقيقت مانند ادوار عالم شمس دائماً در دور و تجديد است مَثَلِ شمس حقيقت مثل آفتابست شمس خارج را مشارق و مطالع متعدّد است روزی از برج سرطان طلوع نمايد و وقتی از برج ميزان زمانی از برج دلو اشراق کند و گهی از برج حمل پرتو افشاند امّا شمس شمس واحد است و حقيقت واحده . ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصيرت طالب حقيقتند نه مظاهر و مصادر لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نمايد ساجد گردند و حقيقت از هر نفس مقدّسی ظاهر شود طالب شوند . اين نفوس هميشه بحقيقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً توجّه بشمس دارد خواه در برج حمل بدرخشد خواه در برج سرطان فيض بخشد خواه در برج جوزا بتابد . امّا جاهلان نادان عاشق بروجند و واله و حيران مشارق نه آفتاب و وقتی که در برج سرطان بود توجّه داشتند بعد آن آفتاب ببرج ميزان انتقال کرد چون عاشق برج بودند متوجّه و متمسّک ببرج شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد . مثلاً يکوقتی شمس حقيقت از برج ابراهيمی پرتوی انداخت بعد در برج موسوی شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسيحی در نهايت قوّت و حرارت و اشراق طلوع کرد آنان که طالب حقيقت بودند آن حقيقت را در هر جا ديدند ساجد شدند . امّا آنهائی که متمسّک بابراهيم بودند وقتی که تجلّی بر طور نمود و حقيقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهائی که متمسّک بموسی بودند وقتی که شمس حقيقت از نقطه مسيحی در نهايت نورانيّت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک . پس بايد انسان طالب حقيقت باشد آن حقيقت را در هر ذات مقدّسی يابد واله و حيران گردد و منجذب فيض يزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی برويد . و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نبايد محتجب بمشرق شد و غربرا محلّ افول و غروب شمرد و همچنين بايد تحرّی فيوضات الهيّه و تجسّس اشراقات رحمانيّه کرد و در هر حقيقتی واضح و آشکار يافت بايد واله و حيران شد . ملاحظه کنيد که يهود اگر متمّسک بافق موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقيقت بودند البتّه آن شمس را در مطلع حقيقی مسيحی در نهايت جلوه رحمانی مشاهده مينمودند ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متمسّک شدند و از آن فيض الهی و جلوه ربّانی محروم ماندند .